

نقش و جهان‌شناسی*

نوشته کیت کریچلو

ترجمه مهرداد قیومی بیدهندی

اشاره:

کیت کریچلو مدرس دانشکده معماری و نیز کالج سلطنتی هنر در لندن است. شهرت او به سبب تحلیل‌های ریاضی شکل‌ها و تبدیل آنها به مضامین معماری است، که کتاب معروف خود به نام نظم در مکان^۱ را در سال ۱۹۶۹ بر مبنای آن پرداخت. ** او پنج سال از عمر خود را صرف تحقیق در تحلیل نقوش اسلامی

* Critchlow, Keith, "Pattern and Cosmology", *Islamic Patterns: An Analytical and Cosmological Approach*, New York, Schocken Books, 1976, pp. 57-73.

1- *Order in Space*, Thames & Hudson, 1969.

عنوان برخی از کتاب‌های دیگر او از این قرار است:

Times Stands Still: New Light on Megalithic Science, A Lindisfarne Series Book;
The Theology of Arithmetic: On the Mystical, Mathematical and Cosmological Symbolism of the First Ten Numbers: Attributed to Iamblichus;

Into the Hidden Environment; Oceans: Lifestream of Our Planet;

Chartres and the Birth of the Cathedral;

The Whole Question of Health: Enquiry into Architectural First Principles.

** بکمیستر فولر (مهندس و مخترع برجسته معاصر) کریچلو را، با ذهن فوق‌العاده‌اش، از نوادر روزگار ما دانسته است.

کرد. بر اساس همین تحقیق و یافته‌های حاصل از آن، او را به عضویت انجمن فلسفه ایران خواندند و مشاوره هندسی طرح مسجد دانشگاه صنعتی تهران را نیز بدو سپردند. طراح معماری این مسجد نادر اردلان بود و اساس طرح هندسی مسجد مذکور را با مشورت با کریچلو در انداخت. * در سال ۱۳۵۳ در همایش بین‌المللی معماری ایران در شیراز حضور یافت و مقاله‌ای عرضه کرد. موضوع آن مقاله بررسی جست‌وجوی ساختار ناب در نزد غریبان، از معماری گرفته تا فیزیک اتمی، و مقایسه آن با طراحی سنتی اسلامی بود. **

مقاله حاضر فصلی است از مهم‌ترین اثر او در زمینه هنر اسلامی. به نظر نویسنده مقاله، قرن‌هاست که غریبان تلفی نادرست از ماهیت و معنای هنر اسلامی داشته‌اند و آن را صرفاً تزئین می‌شمرده‌اند. اما حقیقت اینست که هنر انتزاعی اسلامی از ظهور سنتی حکایت می‌کند؛ از طبیعت‌گرایی می‌پرهیزد اما انسجامی بی‌نظیر و درون‌مایه‌ای شگرف دارد که بهترین مظهر توحید است. کتابی که این مقاله از آن برگرفته شده مبتنی بر این اندیشه است که هنر اسلامی بر هندسه‌ای سخت استوار اتکا دارد؛ هنرمند مسلمان برای در انداختن نقوش هندسی، بر ریاضیات، خصوصاً هندسه، مسلط بوده است؛ اما از آن مهم‌تر اینکه هندسه او مبنایی جهان‌شناسانه داشته است. به عبارت دیگر، هندسه‌ای که در هنر اسلامی نهفته است همان هندسه‌ای است که چشم تیزبین هنرمند حکیم در باطن جهان می‌یابد. بدین‌گونه، هنر اسلامی با حقیقت پیوند دارد. نویسنده می‌کوشد این پیوندهای جهان‌شناختی را پی گیرد و با دقت، با بررسی نقوش و معانی نهفته در آنها، آن را به خواننده نشان دهد.

دکتر سید حسین نصر در پیش‌گفتار خود بر این کتاب می‌نویسد: «آثار کیت

* طرح این مسجد تهیه شد، اما هیچ‌گاه به اجرا در نیامد.

** با استفاده از توضیحات پشت جلد کتاب مأخذ.

کریچلو در زمره نخستین آثار در غرب است که هندسه نقوش اسلامی را از منظر اصول مابعدالطبیعی و جهان‌شناختی ذریبط تحلیل می‌کند. تحقیقات او قبلاً اثری شگرف بر گروهی از معماران و مورخان غربی هنر گذاشته است. اکنون، در کتاب حاضر، اولین اثر از مطالعات ارزنده او در این موضوع به چاپ رسیده است. او نخستین بار برای جهانیان، پرده از حقیقت مستور معنای مابعدالطبیعی نقوش هندسی در هنر اسلامی برمی‌گیرد. این مطالعه، که بر سال‌ها تحقیق و جست‌وجو در عالمی متکی است که پیش از این کمتر در جهان غرب مطرح بوده است، هم در هنر اسلامی و هم در علم اسلامی پایگاهی اساسی دارد. این تحقیق، کلید فهم بسیاری از وجوه تمدن اسلامی و نیز فهم آن واقعیتی است که هم انسان را احاطه کرده است و هم او را تعالی می‌بخشد. باید به کیت کریچلو برای تصنیف چنین کتابی تبریک گفت؛ کتابی که جایگاهی مهم در حوزه مطالعات اسلامی و نیز در جست‌وجوی تازه و در عین حال کهن کشف ماهیت اشیاء به طریقی دارد که انسان مدرن در صدد فراموش کردن آنست؛ زیرا تصمیم گرفته است غفلت تعمدی و اکتسابی بشر را جانشین حکمت جاودانی سازد که در طول اعصار راهنمای انسان بوده است [...]. تحلیل کیت کریچلو از نقوش هندسی در هنر اسلامی چیزی نیست مگر کمک به کشف اصول قطعی که نه فقط از آن هنر اسلامی است که صریح‌تر از همه جا در آن به ظهور رسیده است، بلکه نهفته در ماهیت اشیاست و به انسان‌های همه اعصار و همه سرزمین‌ها تعلق دارد.^۱

کریچلو خود در مقدمه کتاب می‌گوید: «در عالم شهادت (عالم خلق)، چیزها را در حال دگرگونی می‌بینیم، همه چیز عمری دارد و باز افول می‌کند. این قانون بنیادی همه پدیده‌ها را می‌توان به شیوه‌ای به بیان رمزین درآورد که مکان،

در مقام اتساع، با انکشاف از طریق ابعاد پدید آید و می‌توان طومار آن را از طریق فهم ماهیتش دوباره در پیچید. مثلاً نقطه‌ای اختیار می‌کنیم که به ظهور می‌رسد و پیش می‌رود تا به خطی بدل شود؛ سپس خط نیز، یا در یک جهت یا به صورت منحنی، حرکت می‌کند تا سطحی پدید آورد؛ سطح نیز می‌چرخد یا در جهتی دیگر حرکت می‌کند تا بُعد حجم - یعنی بُعد سوم - را پدید آورد، بُعدی که همه پدیده‌های عالم شهادت مادی (ناسوت) موضوع آنند.^۱ با چنین مبنایی، کتاب خود را در یک مقدمه و نه فصل، با این عناوین، پرداخته است: نقطه آغاز؛ ظهور شکل؛ مربع‌های جادویی؛ نقش و جهان‌شناسی؛ پنج ضلعی؛ چهارگانه‌ها؛ ریاضیات فضاپرکن‌های دو بعدی؛ دایره و ضرب‌آهنگ‌های جهانی؛ نقوش شاخص اسلامی. بدین ترتیب، او در فصول مقدم بر مطلبی که در پیش رو دارید، به نقطه و خط و سطح و حجم، و شکل‌های مربع و مثلث و دایره، طرز پیدایی و معانی جهان‌شناختی آنها پرداخته است.

هر یک از شکل‌های سه‌گانه، یعنی مربع و مثلث و دایره، کیفیات و توابع خاصی دارد؛ اما باید به یاد داشت که همه آنها، در شکل منظم‌شان که مورد نظر ماست، تابع و فرع دایره محیطی خوداند. اکنون به نقشی می‌پردازیم که از "شکفتن" یا بسط شش‌گانه دایره حاصل می‌شود. ما این مرحله را مرحله چهارم نامیده‌ایم که در آن، دوایر صادره به روابط خاصی با دایره میانی می‌رسند و چون نقاط تقاطع را به هم وصل کنیم، نقشی متشکل از چند مثلث و مربع و یک شش‌ضلعی میانی به دست می‌آید. این نقش یادآور اهمیت مثالی آمیختن این سه شکل در یکدیگر است، که از وحدت حکایت می‌کند.

جهان‌شناسی سنتی اسلامی، که ریشه‌های استوارش در وحی قرآن است، با

شکوفایی علم و حکمت اسلامی به بیرون اشاعه یافت.^۱ تعالیم هر سه دین اصلی توحیدی مؤید اینست که آفرینش در شش روز روی داد. این موضوع بس پرآمنه است و اینجا جای آن نیست که بخواهیم به شرح معنای این قول پردازیم. اما جای آن هست که از خطای رایج روزگار خود سخن بگوییم که با چنین معنای وحیانی‌ای فقط در مرتبه لفظی رفتار می‌کنند.

این کار نه تنها فهم ماهیت وحی را مخدوش می‌کند، زیرا مانع دست یافتن به بعد هستی‌شناختی آن می‌شود، بلکه به "کفر"^۲ می‌انجامد؛ زیرا این واژه به معنای "آسیب رساندن" یا جدا کردن چیزی از بدنه آنست. اما آنچه ما خواهیم کرد به یاد آوردن سنت استعمال اعداد برای بیان صور مثالی و مشاهده ماهیت منسجم رمز^۳‌های به هم پیوسته نهفته در این نمودار است. شش بازه^۴، مرکزی را در میان گرفته‌اند. عدد شش عددی کامل است که هم به آفرینش متناسب است و هم به امر ستاً محترم $۱+۲+۳$ (یعنی جمع بخش‌یاب‌های ۶) که برابر است با ۶. مجموعه بازه‌های پیرامونی بعدی دوازده تاست، که با ترسیم پی در پی قطرهای متعامد دایره (با استفاده از جفت‌کمان‌های جانبی) به دست آمده است. این دو کیفیت عددی مثالی [دوازده و چهار] با دایره بروج و چهار نقطه عطف سال (اعتدالین^{*} و انقلابین^{**}) و منازل ثابت دوازده برجی که خورشید در هر سال از آنها می‌گذرد مناسبت دارد. در درون دروازه، مجموعه‌ای از هفت نقطه می‌بینیم: شش ضلعی و مرکزش. اینها با هفت فلک مرتبط است و یکی از صور رمزی آنست.

1- See S. H. Nasr, *An Introduction to Islamic Cosmological Doctrines*, Cambridge, Mass., 1964.

2- blasphemy

3- symbol

4- interval

* دو موقع اعتدال بهاری و پاییزی - م. ** دو موقع انقلاب تابستانی و زمستانی - م.

جهان‌شناسی

جهان‌شناسی^۱ چیست؟ جهان^۲ چیست؟ پاسخ یکی از این دو پرسش مبنای پاسخ دیگری است. [اعتقاد به وجود] "جهان"، بنابر تعریف، مستلزم قبول عالمی منظم است. جهان‌شناسی عبارتست از منطق یا مطالعه قوانین و شعور مضمّر در این عالم منظم.

قاعده مسلط در اسلام، وحدت وجود و، بنابراین، وحدت عالم است. این وحدت همواره وجهی درونی و وجهی بیرونی دارد - وجهی باطنی و وجهی ظاهری. از این چنین برمی‌آید که جهان‌شناسی بر دو طریق است: جهان‌شناسی باطنی و جهان‌شناسی ظاهری. جهان‌شناسی ظاهری شامل مشاهده حسی است؛ جهان‌شناسی باطنی به بیان قوانین جهان بر مبنای ساختار خاصی معطوف است که شخص برای باطن جهان قائل است. هدف از علوم معنوی وحدت بخشیدن و یگانه ساختن درون و بیرون، عالم کبیر و عالم صغیر، است. زبان قوانین مثالی‌ای که جهان‌های درون و بیرون را یگانگی می‌بخشد همان زبان نقش است - خصوصاً نقش عددی.

از منظر فلسفی اسلام، "محرک" نقوش و ادوار تحولات فلکی همان صورت‌های مثالی ذهن انسانی است که آنها را بازمی‌شناسد. لذا، همچنان‌که خورشید و ماه بر آهنگ زیستی^۳ جسم ما حکم می‌رانند و بر سازوکار روان حیوانی ما اثر می‌نهند، صورت‌های مثالی بر آهنگ^۴ افلاک حکم می‌رانند. اگر انسان بتواند با این آهنگ‌ها سازگار و همراه شود، یعنی خود را در مرکز آنها قرار دهد - بدان‌سان که هسته بر یاخته حکم می‌راند یا مرکز تعادل که آونگ را در حال تعادل و ثبات وامی‌دارد - می‌تواند با آنها یگانه شود و بر آنها چیره شود.

1- cosmology

2- cosmos

3- biorhythm

4- rhythm

دایره بر همه نقوش دیگر برتری دارد؛ زیرا رمز وحدت جهان است و کانون یا مرکز پنهانش "آن" لازم‌الزمان تحولات زمانی و نقطه بی‌بعد مکان محیط است. نشان ادوار زمان و جهات مکان در نقش، همانا بازه‌های پیرامون این دایره نخستین است. مثلاً، صفحه ساعت با تقسیمات ساعات دوازده‌گانه‌اش، مصداق اندازه‌گیری دقیق گذر زمان است؛ و اگر کسی این بازه‌های روی صفحه ساعت را با خطوط راست به هم وصل کند، شکلی دوازده پهلو به دست می‌آید: دوازده‌ضلعی. این هر دو را می‌توان مظهر دوازده مثالین تلقی کرد. در جهان‌شناسی، این دو جسماً و مکاناً در یک دور کامل سالیانه سیاره ما با هم یکی می‌شوند؛ بروج دوازده‌گانه، هم جهت را به ما می‌نمایند و هم ادوار معین زمان را که کل سال را با آنها تقویم می‌کنیم.

تقسیمات طبیعی سال، و آهنگ خورشید و ماه و زمین که این ادوار را معین می‌کنند، شاه‌کلید شناخت اعداد جهان‌شناختی است - هر چند که به‌صراحت باید گفت که همه عددها جهان‌شناختی‌اند؛ زیرا دالّ بر تکرار وحدت [عدد یک] و مشمول وحدت‌اند.

سال یک دور است، یک دایره است، از یک انقلاب زمستانی تا انقلاب زمستانی بعدی؛ از کوتاه‌ترین زمان تابش خورشید در انقلاب زمستانی تا دوباره برآمدنش در انقلاب زمستانی دیگر. دایره با نقاط عطف تابستانی - زمستانی، قطبی می‌شود. همین ناگزیر موجب تریب سال می‌شود؛ زیرا دو بازه واقع در میانه سال [اعتدال بهاری و اعتدال پاییزی] در وسط دو رویداد اصلی درازترین و کوتاه‌ترین شب‌های سال [انقلاب تابستانی و انقلاب زمستانی] قرار می‌گیرند. این وضع [برابری] طول شب و روز دو بار در سال روی می‌دهد؛ یکی در اعتدال بهاری و دیگری در اعتدال پاییزی. لذا طول شب و روز نشان "فصول" است؛ و آن نیز خود حاصل موقع سیاره زمین نسبت به خورشید است. بهار و تابستان و

پاییز و زمستان مربع سال را می سازند و با نقاط اصلی قطب نما - شرق و جنوب و غرب و شمال - پیوندی نمادین دارند. این گردش در جهت عقربه های ساعت مبتنی بر این فرض است که شخص به پشت بخوابد و سرش رو به جنوب باشد؛ یا رو به شمال بایستد. من این بخت را داشتم که در سخنرانی روشنگر استاد سید حسین نصر درباره موضوع جهت یابی در دانشگاه تهران حضور یابم. [به قول نصر]، معنای باطنی این جهت گیری اینست که سالک در طریق خود به سوی حقیقت، خویش را در جهتی درست رو به نور می نهد. اگر شخص به پشت بخوابد و سرش رو به جنوب باشد، یا رو به شمال بایستد، دست راستش به سوی مطلع نور قرار می گیرد. اگر رو به نور بچرخد (تغییر جهت)، دست راستش به سوی جنوب قرار می گیرد؛ دست راست و جنوب "یمین" را به "یمَن" مرتبط می کند، که معنای باطنی آن، حکمت است، یا بازگشت روح تبعیدی به وطن راستینش. "چهار" اساس طبایع اصلی گرمی و خشکی و سردی و تری هم هست که متضمن قواعد انبساط و ثبوت و انقباض و انحلال است؛^۱ و اینها هر یک نظیری در فصول زمان و جهات مکان دارد.

وسط هر یک از اضلاع هر چندضلعی، موقع حساسی است که در آنجا کششی به سمت یکی از گوشه های شکل یا رانشی از آنها در کار نیست. نقطه وسط بین تر و خشک نمناک است؛ و نقطه وسط بین گرم و سرد ولرم است. چون هر ضلع یا کمان دایره نقطه وسطی دارد، می توان بازه ها را در محل نقطه وسط کمان مابین آنها تکرار کرد و بدین گونه، چندضلعی دیگری پدید آورد. این چنین است که چهار به هشت بدل می شود: هشت ضلعی؛ و هشت به شانزده بدل می شود: شانزده ضلعی.

بازگردیم به سال. عامل مهم بعدی رابطه مثلثی بین خورشید و زمین و ماه

است. "سه" نخستین مثالی شرایط حداقلی وجود را بیان می کند: یکی و دیگری و ربط آنها؛ یا به صورتی دیگر: شاهد و مشاهده و مشهود؛ یا عین و ذهن و نسبت. گفته اند که مثلث معنوی اصلی در اسلام "الله" و "رحمان" و "رحیم" است، که در ابتدای هر سوره از قرآن می آید.

عدد سه عدد شش را پدید می آورد و شش در جهان شناسی اسلامی، مانند دو دین ابراهیمی دیگر یعنی دین های کلیمی و مسیحی، سهمی مهم دارد. این سهم به تعداد روزهایی مربوط است که خدا در آنها جهان را آفرید. حکمت ابراهیمی اقتضا می کند که معنای درونی و بیرونی این خلقت شناسی را در نظر بگیریم؛ یعنی هم ابعاد رمزی و هم لفظی آن را. در هر سه دین، ستاره شش پر رمز کمال است.

دو برابر شش دوازده است، که هر سه مثالی را با چهار مثالی در خود درمی آمیزد. عمق معنای دوازده در دوازده امام اسلام شیعی به ظهور می رسد؛ و نیز در احساس لازمانی مثالی ای که در دوازده حواری مسیح می توان دید. در هندسه، قانون دوازده آن گاه به دقتی برانزنده و زیبا می رسد که دوازده کره مساوی در کنار هم قرار گیرند و دقیقاً بر هسته ای کروی در میان خود مماس شوند. اگر نقاط زوجی را روی سطحی کروی طوری پخش کنیم که از اتصال آنها مثلث های متساوی الاضلاع پدید آید، بیشترین تعداد نقطه های ممکن برای این کار دوازده است. این را حجم بیست وجهی^۱ می خوانند. در بیان هندسی محض، این قانون پخش دوازده نقطه بر کره را می توان بدین طریق نشان داد:

کار را از مرکزها یا نقاط پخش آغاز می کنیم، که گره های شکل افلاطونی است که به بیست وجهی معروف است (نک: تصاویر ۷ تا ۱۰). اگر فرض کنیم که این گره ها آن قدر اتساع یابند که سطوح یا قطعات مساوی ای از کره را تصرف کنند،

1- icosahedron

1- Cf. Nasr, op. cit., p. 90.

در بازگشت به اصل. پس دوازده برج در رمزگان عددی‌شان حاوی همه قواعدی‌اند که بر جهان حاکم است.^۱ نصر این رابطه اساسی بین بروج و دو عدد مثالی، یعنی ۳ و ۴، را بسط می‌دهد: «نشانه‌ها با داشتن این رابطه اساسی بین توابع چهارگانه اصلی جهان، طبعاً با همه مظاهری که خود از ترکیبات گوناگون صفاتش نشئت می‌گیرند ارتباط می‌یابند. از آنجا که این ترکیبات بی‌نهایت‌اند، شباهت‌هایی که می‌توان بین آنها و نشانه‌ها یافت نیز نهایت ندارد.»^۲ او می‌گوید: با این حال، در این ترکیبات بی‌نهایت، سلسله مراتبی هست؛ و از نظر وجود مادی، «نسبت میان بروج و جهات اصلی چهارگانه اهمیتی چشمگیر دارد. این اهمیت به سبب نقش «جغرافیای مقدس» و جهت‌یابی در مناسک و به سبب معماری معابد و سایر بناهاست که مبتنی بر «اندام‌شناسی جهان» است.»^۳

باری، «فلک صور مثالی» بیرون از مکان جهان ظاهری است؛ «وجود مطلق، که ماورای این جهان است، در پس بروج نهان است و، در همان حال، این بروج مظهر قطبیت‌اند. این بروج طبایع چهارگانه «طبیعت کل» و امیال سه‌گانه «روح» را شاملند و، از این رو، صور مثالی یا «مُثَلِّی» همه مظاهر طبیعتند که در جهان مشاهده می‌کنیم.»^۴

مرتبه بعدی اهمیت در منظر فلسفی جهان از آن طریقه‌ای است که در طی آن، عقل خداوند در مسیر هفت کره فلکی نازل می‌شود. خود سیاره‌ها هر یک نقطه‌ای مادی تلقی می‌شوند که با مدار خود کره نفوذی تعریف می‌کنند. هر یک از هفت سیاره کره‌ای است در حدفاصل جهان تحت‌القمر و وجود مطلق ماورای

اتساع آنها آن قدر ادامه می‌یابد که در نهایت در پنج نقطه با فواصل مساوی به هم می‌رسند. اگر این نقاط را به هم وصل کنیم، حجم کروی‌ای سی‌ودو وجهی^۵ به دست می‌آید (نک: تصویر ۱۱). اگر این حوزه‌ها یا سطوح را همچنان ادامه دهیم بی‌آنکه از حوزه پنج دامنه مجاور تجاوز کنند، سرانجام پنج ضلعی خواهند شد. این همان دوازده وجهی پنج‌گانی است که افلاطون آن را در رساله جهان‌شناسی‌اش، تیمائوس، بنا بر سنت به عالم نسبت داده و [ابویوسف یعقوب بن اسحاق] کثدی [ف ۲۶۰ق] آن را به حوزه فلسفه اسلامی وارد کرده است.^۱ سید حسین نصر این منظر سنتی را، با نقل این قول از تحقیقات تیتوس بورکهارت^۲ درباره ابن عربی، چنین شرح می‌دهد: «شمار اصلی بروج، یعنی ۱۲، حاصل ۳ و ۴ است. بنا بر تفسیر سنتی، عدد ۴ رمز چهار قطبی شدن طبیعت عالم به طبایع فعال گرم و سرد و کیفیات منفعلی تری و خشکی است که در ترکیب با یکدیگر، عناصر عالم را پدید می‌آورند؛ و عدد ۳ نشان سه میل اصلی «روح» است که عبارت‌اند از: سیر نزولی از «اصل»، اتساع افقی، و سیر صعودی

* icosidodecahedron سی‌ودو وجهی حجمی است که برخی از وجوه آن پنج ضلعی و برخی مثلث متساوی‌الاضلاع است؛ بدین شکل:



سطح گسترده آن به شکل زیر است - م.



۱- در رساله‌اش درباره حجم‌های افلاطونی. نک:

N. Rescher, *Studies in Arabic Philosophy*, 1966, chapter 2.

2- Titus Burckhardt

1- Nasr, op. cit., pp. 152-153; cf. T. Burckhardt, *Clé spirituelle de l'astrologie musulmane d'après Mohyiddin ibn Arabi*, Paris, 1950, pp. 14 ff.

2- Nasr, op. cit., pp. 155-156.

3- Nasr, op. cit., p. 156.

4- Nasr, op. cit., p. 159.

خاطر داشت که این منظر هیچ کاری به یافتن شباهت‌های دقیق و ظریف در میان پدیده‌های طبیعی ندارد؛ بلکه منظری است که عالم بیرون و ظاهر را نتیجه عقل درونی‌ای می‌داند که مبدأ الهی آنست. نصر دقیقاً از همین سخن می‌گوید: «سیارات، از آن رو که مظهر عقل در عالم کبیرند، بالضروره در همه موجودات مادی اثر می‌گذارند. این موجودات مادی، همچون همه چیزهای دیگر در جهان، وجود خود را مرهون عقل کل هستند، که در اسلام آن را "نور محمدیه" یا "حقیقت محمدیه" می‌دانند.»^۱

عدد هفت نیز با ماه پیوندی ژرف دارد. در این منظر، ماه اصل مؤنثی است که افلاک را به طریق "انفعال" تقدیر می‌کند و مکمل نقش فعال و مذکر خورشید است. ماه، که نزدیک‌ترین سیاره به خورشید است، آخرین واسطه میان همه افلاک دیگر و نشئه مادی است، به طریقی که منازل ماه همه وجوه عقل را که در کره سایر سیارات و در عالم صور مثالی بروج متظاهر است در خود جمع دارد. عدد هفت نه تنها "شمار" کره سیارات را نشان می‌دهد؛ بلکه ربع دور بیست و هشت روزه ماه نیز هست و آهنگ دور هفته است که با چرخه کار و استراحت در هر سه دین ابراهیمی پیوندی ژرف دارد.

از لحاظ عددی، منازل ماه - یعنی مواقع آن نسبت به کواکب ثابتی که در پس آنند - بیست و هشت شب است که در آنها می‌توان تبدیلات ماه را مشاهده کرد. این منازل از نظر فلسفی مرکبند از اعداد ۱+۲+۳+۴+۵+۶+۷، مساوی ۲۸، که حاصل جمع عددی سیارات است و از لحاظ کیفی، تأثیر فعل تقدیری هر یک را بر طرز تجلی نور عقل الهی بیان می‌کند. موضوع دیگری که به همین اندازه اهمیت دارد اینست که منازل ماه نظیر بیست و هشت حرف الفبای عربی در عالم کبیر است - و از این جاست که زبان کلام الهی [عربی] را می‌توان به "دم

منطقه البروج و هم‌مرکز با آن دو. این کرات را «می‌توان با امعان نظر، اطوار "عقل" در وجه عالم کبیری آن دانست.»^۱

به بیان ابوریحان بیرونی: «قوای روحانی‌اند که طبع اجسامی را که منقاد آنان‌اند دگرگون می‌کنند...»^۲ کره هر سیاره چنان است که حوزه‌ای واسط تشکیل می‌دهد؛ حوزه‌ای که هم به عوالم کثیف تعلق دارد و هم به عوالم لطیف. سیارات، از آن رو که واسطه‌اند، «طبایع اصلی کائنات را از عالم مثال به عالم ارض منتقل می‌کنند.»^۳

عدد ۷، یعنی ۳+۴، را محصول و مظهر همان صور مثالی‌ای می‌دانند که چون آنها را در هم ضرب کنند، شمار بروج (۱۲) به دست می‌آید. اگر به کیفیت رمزین عملیات ریاضی در پس تفسیر ظاهریشان توجه کنیم، درمی‌یابیم که هر دو آنها [۷ و ۱۲]، به رمز، از قوای واحد پدید می‌آیند [۳ و ۴]، یکی با ضرب و دیگری با جمع.

ابوریحان بیرونی شرحی کشف درباره رابطه مطابقت و انعکاس و مشابهت اینها در جهان مادی به دست می‌دهد. اینها از فلاح و معدنیات و ادویه و نبات و حیوان به عالم انسانی سر می‌زنند: به جسم انسان و روان انسان و معماری و خصوصاً نهادهای دینی و مدنی.^۴ مثلاً «اندام‌های گوناگون هر گیاه را به سیارات گوناگون نسبت می‌دهند. از این رو، تنه درخت به خورشید منتسب است؛ ریشه‌هایش به زحل؛ خارها و ترکه‌ها و پوسته‌اش به مریخ؛ گل‌هایش به زهره؛ میوه‌اش به مشتری؛ برگ‌هایش به ماه؛ دانه‌هایش به عطارد.»^۵ باید پیوسته به

1- Ibid.; cf. Burckhardt. op. cit., p. 25.

2- *Elements of Astrology*, translated by R. Ramsay Wright, London, 1934, p. 231.

3- Nasr, op. cit., p. 159.

4- *Elements of Astrology*, pp. 240-55.

5- *Elements of Astrology*, p. 236.

الهی" یا "نفس الرحمان" تعبیر کرد.^۱ بدین طریق است که همه رویدادها در "کتاب" نوشته است؛ زیرا عالم عبارتست از کتابت کتاب قدسی در حیطة تکوین، همچنان که قرآن مظهر این "وحی الهی" به عالم انسانی است. «منازل ماه در علم نجوم اسلامی اهمیتی بنیادین دارند؛ خصوصاً از این نظر که با علم اسماء الهی در بعضی وجوه تصوف نسبت می‌یابند.»^۲

با اصل دو برابر کردن، هفت به چهارده بدل می‌شود، که برابر دو هفته یا نیم ماه است. از منظری باطنی، بنا بر تشیع، پیامبر [ص] منبع نور است؛ "نور محمدیه" که به امامان انتقال یافته است. این نور از طریق دخترش فاطمه [ع] (که مادر امامان است) و همسر او علی [ع] به دوازده امام منتقل شده است. تشیع این سلسله را "چهارده نور پاک" می‌نامد و این چنین، اهمیت نور را بیان می‌کند.

با دو برابر کردن، که به تعبیری اشارتی است به ماهیت دوگانه همه پدیده‌ها، چهارده به بیست و هشت بدل می‌شود، که دور کامل ماه است.

نه عدد دیگری است که معنایی باطنی دارد، که در سرتاسر این نوشته^۳ بدان پرداخته‌ایم. با توجه به "تثلیث" ازلی جنبه‌های نزول و بسط و صعود نور الهی که همه تجلیات بدان‌ها بستگی دارند، مثلث متساوی الاضلاع، خود مظهر عینی و تجسم تعادل سه‌تایی است. باید همواره به خاطر داشت که عامل مسلط فضایی در نقش هندسی اسلامی تقارن است. تقارن خود با بنیادی‌ترین مجموعه اعدادی به ظهور می‌رسد که می‌توان نقشی معین را مطابق آنها لایه‌بندی و تقطیع کرد. بر همین قیاس، تقارن را می‌توان مظهر وحدت تلقی کرد.

اگر سه را دو برابر کنیم یا، به زبان هندسی، اگر مثلثی را واژگون کنیم و بر خودش قرار دهیم، شش یا ستاره داوود یا ستاره شش‌پر به دست می‌آید. چنان

که گفتیم، هم در قرآن و هم در عهدین، عدد شش در روزهای خلقت به بیان مثالی در آمده است؛ مرکز یا موقع هفتم، هم به "استراحت" مربوط است و هم به "عرش". ابوبکر سراج‌الدین [مارتین لینگز] در کتاب یقین، که در سال ۱۹۲۵ منتشر شده، به تفصیل به رمزشناسی این عدد از دیدگاه اسلامی پرداخته است.

اگر سه را در خودش ضرب کنیم نه به دست می‌آید. گویی هر جنبه اصلی، یا هر گوشه مثلث، دو گوشه دیگر را در خود منعکس می‌کند. انعکاس یا تقارن، چنان که آمد، طریقی برای تکریم سز کثرت در نسبت با وحدت است. به تعبیری، اعداد را می‌توان تجلیات وحدت دانست. این تجلیات از طریق تقارن در مکان به ظهور می‌رسند، وحدت خود را در مرکز تقارن حفظ می‌کنند و، در همان حال، از طریق شعاع‌های تقارن به سوی کثرت می‌شکفند.

به نظر ابن سینا، فیلسوف و طبیب بزرگ، نه نسبتی خاص با "افلاک" و عقول موجود آنها دارد. این معنا در چنین جدول متقارن جالبی بیان شده است.

عدد افلاک	نام افلاک	عدد عقل متحرک
۹	فلک الافلاک	۱
۸	فلک البروج	۲
۷	زحل	۳
۶	مشتری	۴
۵	مریخ	۵
۴	شمس	۶
۳	زهرة	۷
۲	عطارد	۸
۱	قمر	۹

1- Nasr, op. cit., p. 162.

2- Ibid.

۳ اشاره به مطالب فصول دیگر کتاب مأخذ - م.

به نظر ابن سینا، این ایجاد [تحریک یا صدور] عوالم مخلوق را می‌توان در قالب قدرت‌ها و افعال بیان کرد.

عقل اول، که بالاترین موجودات است، فقط یک قدرت دارد: "قدرت علمیه"، که آن را به امر حق تعالی دریافت کرده است. نفس، که بعد از عقل قرار گرفته است، نه تنها دارای قدرت علمیه است، که از عقل دریافت می‌کند؛ بلکه "قدرت شوقیه" نیز دارد، که مستقیماً از امر خداوند به آن رسیده است. از نفس نیز "طبیعت کلیه" و "عنصر کل" به وجود می‌آیند. منظور از "طبیعت کلیه" نیرویی است که عنصر کل را، تا حدی که برای آن میسر است، به سوی کمال می‌کشاند.

از آنجا که طبیعت، بعد از عقل و نفس، سومین اصل در سلسله مراتب وجود است، سه قوه دارد:

۱. قوه تحریک، که از امر حق تعالی سرچشمه می‌گیرد؛

۲. قوه هدایت، که از عالم عقل است؛

۳. قوه میل به تحریک، که از عالم نفس است.

در اینجا اصل نه را با انعکاس تقارنی می‌بینیم. سید حسین نصر، در تفسیر خود از نظام فلسفی ابن سینا، بدانجا می‌رسد که می‌گوید: «...اولین عنصر در "مادی" نقطه بود که تحت فعل طبیعت درآمد و به خط و سطح و، بالاخره، به "جسم" بدل شد.»^۱

در اینجا باز تفوق هندسه را در صدور عالم مادی از طبیعت کلیه و نفس و عقل اول می‌بینیم. در اینجا نیز می‌توان به وجود طریقی کاملاً باطنی در تزئین بناها پی برد. در این طریق، آرایه‌های کاملاً "تزئینی" بناها، در واقع، قوانین

ممکنات را در نشئه ظاهر، در قالب تقارن و به صورت نقوش هندسی متظاهر می‌کنند. هم‌امعان نظر در این نقوش و هم‌مهارت در ساختن آن به طرز خاص خود به فهم کمالات طبیعت کلیه‌ای می‌انجامد که محرک عناصر است؛ و خود آن نیز از طریق تأثرات نفس، تحت امر حق تعالی است؛ و این امر حق منحصراً از طریقی "واحد"، یعنی عقل اول درمی‌رسد. لذا، نقش اسلامی، که صورت هنری‌ای واحد و بی‌همتاست، در هدف و فعل نیز موحد است.

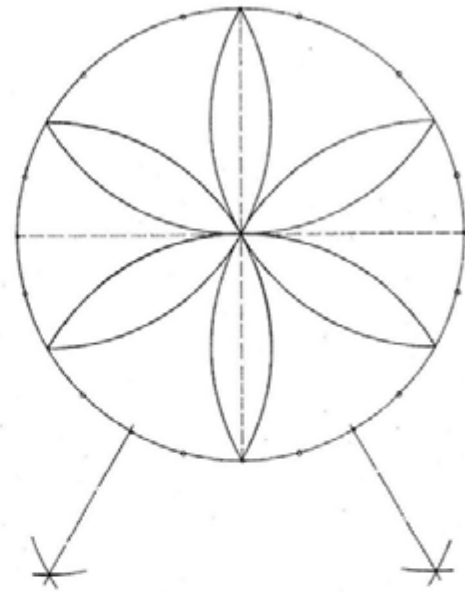
حال، قضایای اصلی را از منظری کیفی و جهان‌شناسانه باز می‌گوییم. هر شکل منظر و مجلای همان اصول مثالی جهان در نشئه و مرتبه خاص خود است و نیز مظهر شعور ماست که هر دو آنها را فهم می‌کند.

انکشاف قوانین هندسی در حیطة ریاضیات، کیفیتی مطابق با انکشاف شعور و نیز انکشاف خود خلقت دارد. ما با مرکزیت یک منبع و تفوق صور مثالی سه و چهار و هفت و دوازده، نقوش اصلی را باز می‌آفرینیم.

از چنین مبدأ دویبعدی‌ای، نسبت و همی میان ابعاد دوم و سوم آشکار خواهد شد و صور سه‌بعدی با رمزپردازی باستانی فیثاغورسی (که افلاطون و، در جهان اسلام، کندی حامل آن بودند) مقایسه خواهد شد؛ از آنجا به قیاس با الگویی خواهیم رسید که یوهان کپلر^۱ در قرن شانزدهم مطرح کرد.

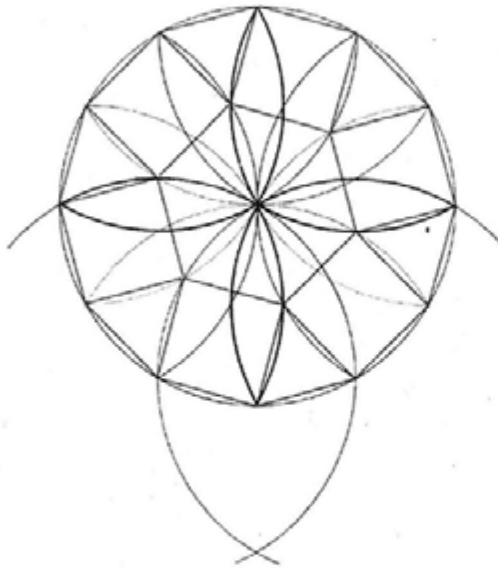
1- Nasr, *An Introduction to Islamic Cosmological Doctrines*, Cambridge, Mass., 1964, p. 205.

1- Johannes Kepler (1571-1630)

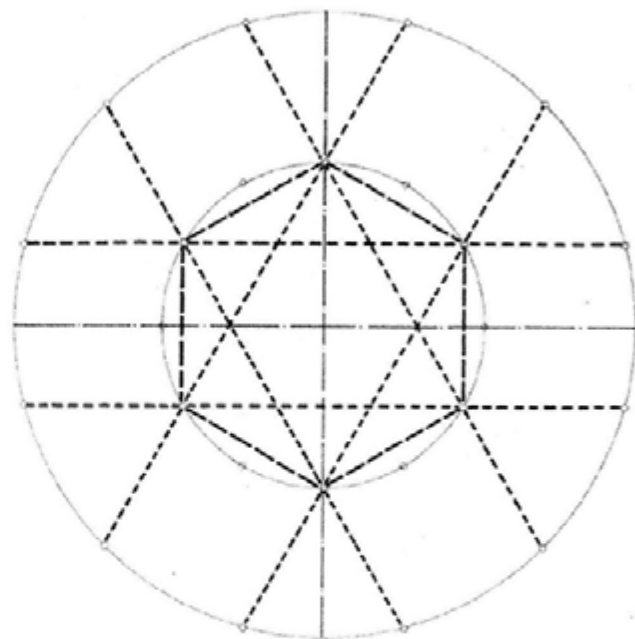


تصویر ۱: این تصویر را عدد‌های چهار و شش و دوازده پدید آورده‌اند.

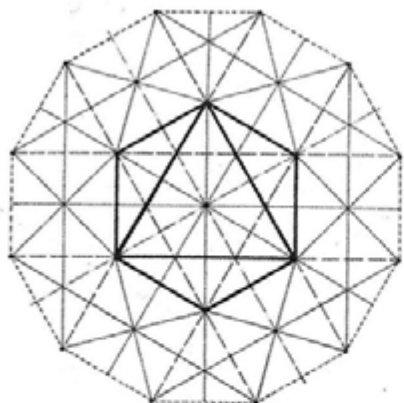
دایره اصلی در اینجا با تقسیمات شش‌گانه‌اش عرضه شده است. اگر به مرکز نقطه زیرین دایره و به شعاع این دایره کمائی بزینم (در چپ و راست پایین تصویر)؛ سپس به مرکز دو نقطه مجاور نقطه قبلی در تقسیمات شش‌گانه دایره اصلی کمان‌های دیگری بزینم تا کمان قبلی را قطع کند، دو نقطه حاصل از تقاطع این کمان‌ها به ما امکان می‌دهد که تقسیمات شش‌گانه را نصف کنیم و دوازده قسمت مساوی به دست آوریم. تقسیم دوازده‌گانه با صور مثالی بروج و در نتیجه، با یک دور سال مطابقت دارد. چلیپای بالای سمت راست نماینده اعتدالین و انقلابین شمسی است. تقسیم طبیعی شش‌گانه را می‌توان رمز شش روز خلقت تلقی کرد که در قالب هندسی بیان شده است.



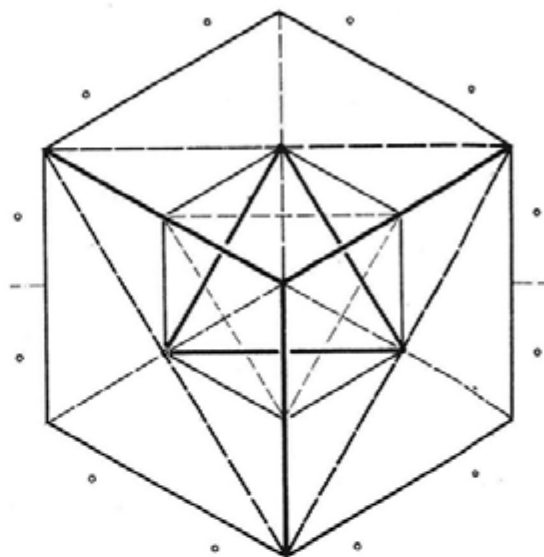
تصویر ۲: دوازده در اینجا به صورت گلبرگی در درون دایره ترسیم شده است؛ همراه با عدد چهار که به رنگ خاکستری نشان داده شده است. در آمیختگی مربع و مثلث شش‌ضلعی چنان ترسیم شده که تابعیت آنها از نقاط تقاطع دوازده گلبرگ عیان شود.



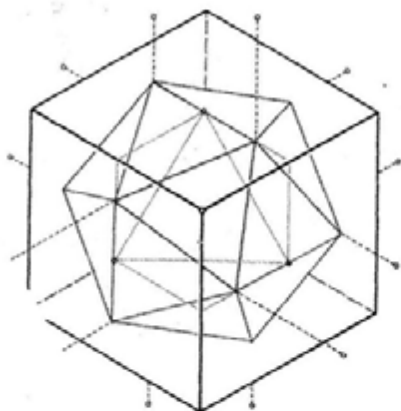
تصویر ۳: سه مجموعه خط‌چین موازی که مربع‌های رویه‌روی هم در صفحه قبل را به هم وصل می‌کنند، ستاره‌های شش‌پر در وسط پدید می‌آورند. دایره محیطی شش‌ضلعی نماینده کل است و، لذا، تقسیمی دوازده‌گانه (که با نقاط سیاه مشخص شده) در پیرامون آن نشان داده شده است.



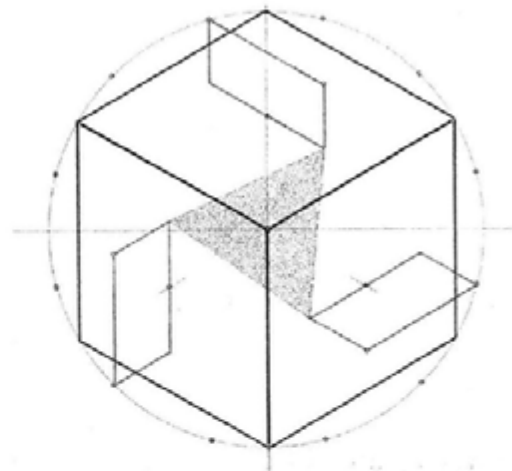
تصویر ۴: در اینجا نقشه قبلی به‌طور کامل با خط‌چین ترسیم شده است. محورهای تقارن هر قطعه از شکل با خط پر آمده است. خط دور شش‌ضلعی و مثلث درون آن پررنگ ترسیم شده است. در این نمودار مسطح و سه‌بعدی، خطوط پررنگ این امکان را فراهم می‌کنند که شکل مرکزی را چون صورتی سه‌بعدی تجسم کنیم. [در این حجم فرضی،] مثلث پررنگ میانی، بالاترین وجه حجم افلاطونی‌ای است که به هشت وجهی معروف است؛ یعنی حجمی بسته که هر هشت وجه آن مثلث متساوی‌الاضلاع است (چهار تا از آنها در این نقشه دیده می‌شود، چهار وجه دیگر با خط چین ترسیم شده است). این تصویر کردن حجم سه‌بعدی بر نقش دو‌بعدی مبین عقیده اسلامی تجلی است. در اینجا، تجلی با بُعد به تصویر درآمده است. عالم "ما" در پست‌ترین مرتبه از مراتب تجلی است و موجودیت آن در مختصات سه‌بعدی محقق شده است. در اینجا، سطح دو‌بعدی را محملی برای بیان رموزین مراتب لطیف‌تر تجلی و نشان دادن جهت منبع تجلی اختیار کرده‌اند.



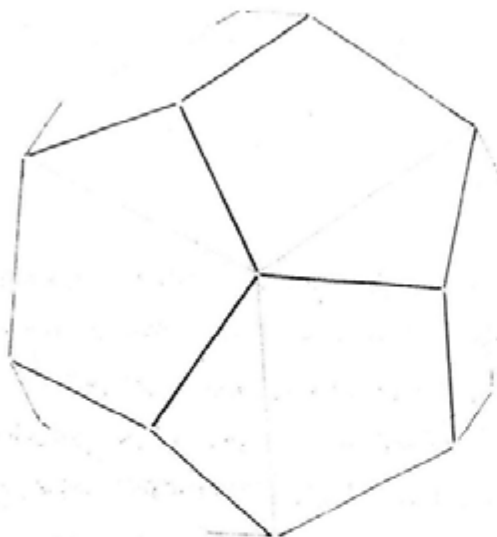
تصویر ۵: این نقشه بازنمایش مکعبی دقیقاً همزاد هشت وجهی ای است که از تصویر قبل به دست آمد. حجمی را همزاد حجم دیگر می‌گوییم که رئوس آن مرکز وجوه حجم مورد نظر باشد. از این رو، قطرهای وجوهی از مکعب که دیده می‌شود با خط چین پررنگ ترسیم شده است، که معرف لبه‌های حجم افلاطونی اولیه، یعنی هرم چهاروجهی، نیز هست. چون این تصویر، تصویر قائم مکعب است، رئوس هشت ضلعی‌ای که حدود بیرونی شکل را تشکیل می‌دهد بر رئوس گلبیگی محاط بر دایره منطبق است. نقاط درشت پیرامون مکعب، تقسیم دوازده گانه دایره را نشان می‌دهد.



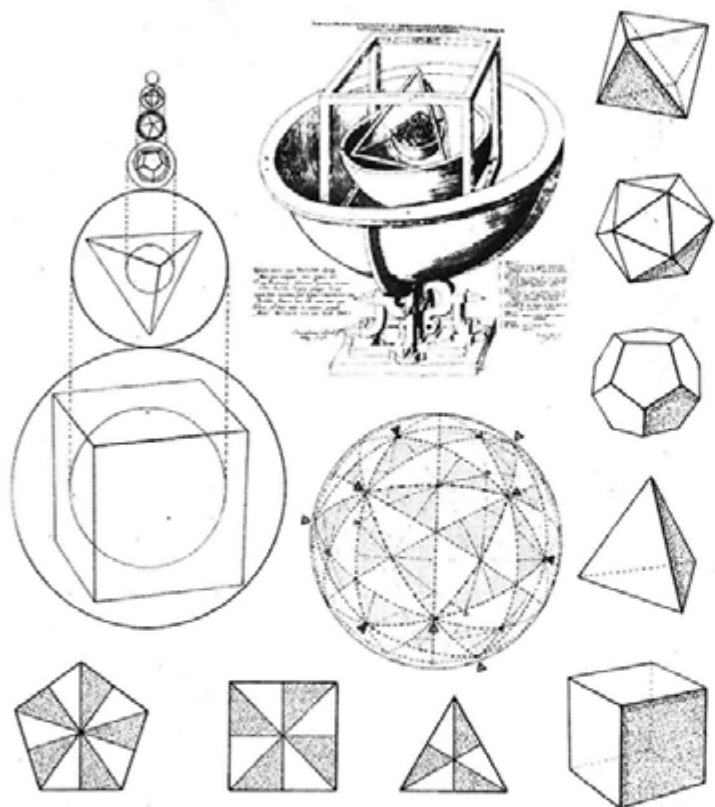
تصویر ۶: در این تصویر، حدود بیرونی مکعب را نگاه داشته و قسمت‌های خاصی از سه مجموعه خطوط موازی (شبیبه به آنها اما در این مورد مبتنی بر خطوط سمت راست بالا) طوری ترسیم شده است که گویی در فضای سه بعدی وجود دارد و در محل برخورد به وجوه مکعب خاتمه یافته است. بنابراین، این خطوط موازی را متناسب با محورهای X و Y و Z قرار داده‌ایم. با نهادن این نقاط بر وجوه مکعب (دو نقطه بر هر وجه)، کوتاه‌ترین خطوط بین نقاط را با خط پررنگ ترسیم کرده‌ایم. بدین صورت، حجمی که حد بیرونی آن ترسیم شده حجم افلاطونی معروف به بیست وجهی است، که شش لبه آن بر شش وجه مرکزی قرار گرفته است. مراکز این سه لبه مرئی پررنگ ترسیم شده است. این مراکز، رئوس هشت وجهی مرکزیمان نیز هست. (این نقشه تمرینی در رمزپردازی بصری است و از این لحاظ بسیار دقیق است. اما از نظر ریاضی محض، و به منزله تصویری قائم، اگر بخواهیم دقت عددی داشته باشیم، لازم می‌آید که ابعاد معینی از آن اندکی بزرگ‌تر شود.)



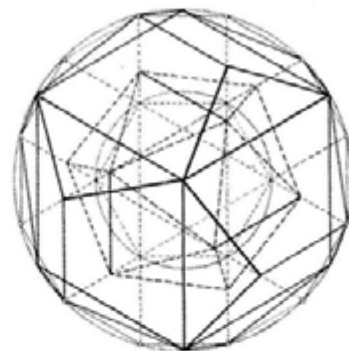
تصویر ۷: در اینجا نیز حدود بیرونی مکعب و وجه مثلث شکل بالایی بیست وجهی نقشه قبل، با رنگ خاکستری مشخص شده است. از مرکز هر یک از وجوه مکعب، مستطیل های مشابهی تصویر کرده ایم. در هر یک از اندازه ها، حدود این تصویر کردن تابع محدوده دایره محیطی اصلی در یک نقطه از تقسیم پررنگ دوازده گانه است. طول این مستطیل ها بر پال بیست وجهی واقع است و عرض آنها طوری است که آن را مربعی دوگانه می سازد [یعنی عرض مستطیل نصف طول آنست]. لذا اکنون می توانیم لبه های بیرونی این مستطیل ها را در فضای سه بعدی ملاحظه کنیم، آن چنان که در نقشه بعد آمده است. محورهای متقاطع عمودی و افقی تقسیماتی معادل با تقسیمات دوازده گانه به دست می دهند و دایره را به بیست و چهار قسمت می کنند.



تصویر ۸: خطوط پررنگ در اینجا معرف روابط مستقیم میان رئوس مستطیل های کشیده و گوشه های مکعب است که، در نتیجه، تصویر وجوه پنج ضلعی حجم دوازده وجهی منتظم را پدید می آورد. با این کار، مجموعه چندوجهی های منتظم محدب کامل می شود.



تصویر ۱۰: جهان‌شناسی‌های تطبیقی‌ای که حجم‌های افلاطونی و کرات مندرج در آنها و مدارهای سیارات مرئی منظومه شمسی را به هم مرتبط می‌کند.



تصویر ۹: در این تصویر، خطوط راهنمای مهم، دوازده‌وجهی بیرونی و بال‌های اصلی بیست‌وجهی با ضخامت‌های مختلف ترسیم شده است. از دو دایره موجود در این نقشه، دایره بیرونی با نقاط پررنگش را می‌توان برای معرفی کره محیطی دوازده‌وجهی به کار برد؛ و دایره درونی را برای کره محیطی هشت‌وجهی، و در نتیجه کره محاطی* بیست‌وجهی. «باز از چه رو نام ریاضیات (mathematics) را و اصول ریاضی‌ای را می‌بریم که قدما نهاده‌اند؛ و به کدام حجت می‌توانیم مقام آن را بیان کنیم؟ آری، بر من چنین می‌نماید که این گونه تسمیه علم را - که مقتضی دلایل معرفتی است - به‌رغم بیشتر نام‌ها، کسانی بی‌مایه نهاده‌اند؛ بلکه (چنان که حقیقت آنست و بر وفق روایات) آن را فیثاغوریان خود نهاده‌اند. آنان بر آن بودند که هرچه را *mathesis* خوانند چیزی جز خاطره و تذکر نیست...»^۱

* کره محاطی هر حجم چندوجهی منظم، کره‌ای است که در درون آن حجم قرار گیرد و حدود بیرونی آن بر وسط هر بال آن چندوجهی مماس باشد. نک:

K. Critchlow, *Order in Space*, London and New York, 1969, p. 95.

1- *The Commentaries of Proclus on the First Book of Euclid*, translated by Thomas Taylor, London, 1792.

نقشه سمت چپ در تصویر ۱۰ طراحی اجمالی از این کشف کپلر است که کرات فلکی، یعنی کل حجمی که درون مدار هر سیاره اطراف خورشید قرار دارد، تا حد زیادی با سلسله کرات مندرج در شکل‌های افلاطونی مطابقت دارد. بزرگ‌ترین کره (در زیر تصویر) که مکعبی در آن ترسیم شده، نماینده کره فلکی زحل است؛ تناسبات کره دوم تابع محاط شدن آن در مکعبی است که درون کره بزرگ‌تر قرار دارد. این مکعب خود طوری کره کوچک را در بر دارد که کره (یعنی کره محاطی مکعب) دقیقاً بر وسط وجوه مکعب مماس است. این کره کوچک‌تر بر فلک مشتری منطبق است، که با خط‌چین به بالا منتقل شده است؛ و هر هرم چهاروجهی و رثوسش در درون این کره ترسیم شده است. کره محاطی این هرم بر مدار مریخ منطبق است. به همین ترتیب، مدار زمین و زهره و عطارد ترسیم شده است. تنها تفاوت‌شان رابطه مدار عطارد و هشت‌وجهی درون مدار زهره است. زیرا کره عطارد بر کره محاطی هشت‌وجهی منطبق است (قس: یادداشت تصویر قبل) نه بر کره محاطی طبق روال سایر موارد.

قسمت بالای وسط تصویر، حکاکی‌ای از کتاب جهان هماهنگ^۱ کپلر است که در سال ۱۶۲۱ به چاپ رسید. در این تصویر، نقشه آنچه در سمت چپ تصویر آمده به صورت هم‌مرکز ترسیم شده است.

درست در زیر این حکاکی، نقشی تلفیقی از پنج حجم افلاطونی آورده‌ایم، که بر تقسیم بیست‌وجهی کروی مبتنی است.^۲

در قسمت بالای سمت راست تصویر، حجم‌های منتظم را به ترتیب کپلری نشان داده‌ایم، که از هشت‌وجهی (که افلاطون نیز آن را برای رمز عنصر هوا به کار برده است) در بالا آغاز می‌شود؛ زیر آن بیست‌وجهی است (رمز افلاطون برای

عنصر آب)؛ سپس دوازده‌وجهی‌ای که وجوه آن پنج‌ضلعی است (رمز هوا)؛ سپس چهاروجهی (رمز آتش)؛ و سرانجام مکعب، که رمز خاک است. کندی پدر علم اسلامی نیز از حجم‌های منظم سخن گفته است و همان مطابقه‌های رمزین را پیش کشیده و آن را به حکمت قدما نسبت داده است. او، مدتها پیش از زمان کپلر، مفهوم هم‌مرکزی را نیز طرح کرده است؛ عناصری که، در مقیاس عالم کبیر، به ترتیب بر هم محیط‌اند.

در ردیف زیرین تصویر، سه نما از شکل‌های افلاطونی آمده است؛ مثلث و مربع و پنج‌ضلعی. این شکل‌ها را بر اساس تقارن‌های اصلی‌شان تقسیم و قطعات آنها را یک در میان خاکستری کرده‌ایم. این تصویر کلیدی برای فهم کروی آنها در تصویری است که درست بالای آنها آمده است. این نمودار مسیرهای تقارن را (در خط‌چین‌هایی با ضخامت‌های مختلف، که طول همه‌شان نیز برابر است) نشان می‌دهد. اینها مبین یکی شدن همه کرات محاطی در نقشی واحد است.

«انسان را قلب عالم خوانده‌اند؛ زیرا قلب در وسط است و بر همه اجزاء عالم است؛ اما اجزاء را از حال قلب خیر نیست.»^۱ از دیدگاه اسلامی، در صفت مبدأ مطلق می‌گویند که او در پرده یا در پس «حجاب‌ها»^۲ متوالی نهان است. نخستین این حجاب‌ها جسم است. اما در واقع، مبدأ، که کل مطلق است، بر همه چیز محیط است.

اگر این پنج «حضرت» [حضرات خمس] (یا به تعبیر صوفیه، «مراتب کلیه») را برشماریم^۳، نخستین مرتبه، مرتبه انسانی «ناسوت» است. آن را بدان جهت

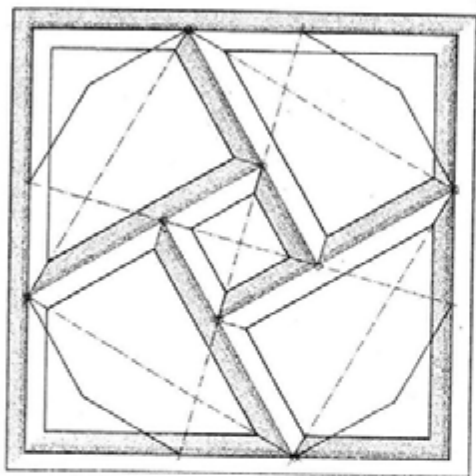
۱- نسفی، کشف، ص ۳۱۰-۳۱۱. [مطلب از متن انگلیسی ترجمه شده است.]

۲ فرینتروف شوئون به کفایت به موضوع حضرات خمس الهیه پرداخته است. او در کتاب

1- *Harmonica Mundi*.

2- See K. Critchlow, *Order in Space*, p. 94.

مرتبهٔ جان، یا مرتبهٔ غضب و رحمت است؛ حضرت پنجم، پایین‌تر از همه، مرتبهٔ "ارض" است، که همان مرتبهٔ انسان یا "ناسوت" است. در هر جای این نوشتار که از پنج‌ضلعی یا تقارن پنج‌گانه به منزلهٔ رمزی از معانی باطنی سخن می‌رود، باید این حضرات خمسة الهیه را به یاد آورد.



تصویر ۱۱: این نقش مایهٔ گردونه‌وار در درون مربع [که "چهار ترنج" نام دارد] شاید از رایج‌ترین نقوش در همهٔ آثار هنر اسلامی باشد. از این نقش در خاتم‌کاری، منبت‌کاری، نماسازی، و حتی مشبک فلزی استفاده شده است. ویژگی اصلی این نقش اینست که در آنها چهار ترنج متقارن حول مربعی قرار گرفته‌اند. این صورت خاص تقارن فقط آن‌گاه ممکن می‌شود که اگر قطرهای مربع میانی را امتداد دهیم، بدین صورت با مربع بیرونی تقاطع کنند. در هر مربع می‌توان دوازده ضلعی‌ای ترسیم کرد که چهارضلع متعامد آن بر اضلاع مربع بیرونی منطبق شوند. قطرهای این دوازده ضلعی به طرز بی‌مانند بر قطرهای مربع میانی این نقش مایه منطبقند.

ملکوت خوانند که بر مرتبهٔ انسانی حکومت بلافصل دارد. پس از آن، مرتبهٔ جبروت است، که در عالم کبیر "سما" است و در عالم صغیر، عقل آدمی است؛ و شوثون آن را چنین وصف کرده است: «همان بهشت ماورای طبیعی که در درون خود داریم.» مرتبهٔ چهارم را "لاهورت" خوانند، که وجود مطلق و عقل نامخلوق یا "کلمهٔ الله" است. آخرین یا پنجمین "حضرت" مراتب (اگر بتوان این اصطلاح را به تسامح به کار برد) نفس نامتناهی، "هو" (مأخوذ از "هاهورت") است.*

می‌توان دربارهٔ این مراتب این مجموعه اصطلاحات را نیز به کار برد:

۱. مرتبهٔ جسمانی یا محسوس؛
۲. مرتبهٔ لطیف یا مرتبهٔ جان؛
۳. مرتبهٔ ملکی یا بهشتی فاقد صورت یا فوق صورت؛
۴. مرتبهٔ وجود قائم به ذات و معطوف به غیر و مکئیف؛
۵. مرتبهٔ لاوجود یا ورای وجود و معطوف به خود و نامکئیف و محض و مطلق.

از منظری دیگر، مبانی قرآنی این عقیده چنین است:

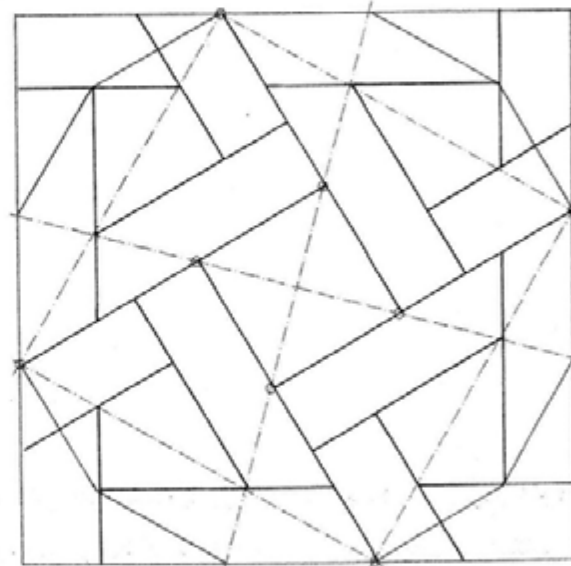
مبدأ "حضرت" اول وحدت محض خدا، "الله احد" است؛ حضرت دوم، خداوند "خالق" و "کاشف" و ناجی، یعنی مرتبهٔ صفات الهی است؛ مرتبهٔ سوم "عرش" است، که تجلی ماورای صورت است، که آن را کلیت عالم می‌دانند؛ حضرت چهارم "کرسی" است، که خدا پاهای خود را بر آن می‌نهد (این تجلی در

→ ذیل، فصلی تمام را به این موضوع اختصاص داده است و من آن را راهنمای خود اختیار کردم: F. Schuon, *Dimension of Islam*, London, 1969.

1- Logos

* آن را به صورت گوناگون Ipsety و Quiddity و Aseity می‌خوانند.

این موافقت دوازده و چهار، بیان رمزی بروج است که بر چهار تریج دارای تقارن محوری حاکم است. این چهار تریج را می‌توان رمز چهار فصل و چهار عنصر و طبایع چهارگانه گرمی و سردی و تری و خشکی تلقی کرد. مربع میانی رمز اصل است و تجلی مربع بیرونی.



تصویر ۱۲: در این تصویر راه‌هایی را نشان داده‌ایم که از آنها می‌توان آجر را طوری تراش داد و چید که عناصر آن درهم تنیده شود و همان نقش مثالی پیشین را در قالب خاص خود پدید آورد. فواصل میان آجرها را می‌توان کاشی کرد یا به صورت سوراخ خالی گذاشت [و "مشبک" پدید آورد].

مراتب نمادپردازی در هنر اسلامی*

نوشته تیتوس بوركهارت

ترجمه امیر نصری

برخی معاصرین ما تلاش می‌کنند تا از طریق کم اهمیت جلوه دادن حرمت تصاویر و با اصرار بر تأثیر ویژگی‌های قومی به اعاده حیثیت از هنر اسلامی بپردازند. عده قلیلی تا آنجا پیش رفته‌اند که مدعی شده‌اند هیچ هنر اسلامی‌ای به معنای اخص این اصطلاح وجود ندارد بلکه صرفاً به هنر این یا آن قوم مسلمان قائلند. آنها با اعتقاد به این نظر، این واقعیت را نادیده می‌گیرند که هر فرهنگی قواعدی درونی برای بیان صورت‌های هنریش دارد: برخی از این صور نقشی محوری و اصلی را ایفا می‌کنند، در حالی که برخی دیگر - مخصوصاً اموری نظیر بازنمایی‌های نیمه‌تزیینی و نیمه‌روایی که شامل صور حیوانی و انسانی می‌شوند - صرفاً نقشی فرعی را ایفا می‌کنند؛ بدین معنا که آنها عناصری تزیینی هستند و صرفاً به این دلیل وجود دارند که «برای ساختن یک عالم به همه انواع امور نیاز است». این واقعیت که تصویر انسان - قطع نظر از موارد ناگزیر^(۱) - هیچ‌گاه مورد پذیرش شریعت اسلام واقع نشد، هنر اسلامی را از ویژگی اصلی و

* Burkhardt, Titus, "Degrees of Symbolism in Islamic Art", transl. William Stoddart, in: *Sophia*, Vol. 5, No. 2, Winter 1999, pp. 107-111.